

غنوی، امیر (۱۳۹۳). نقد کتاب «نگاهی دوباره به تربیت اسلامی». مجموعه سمینارهای تخصصی تعلیم و تربیت اسلامی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.



## نقد کتاب «نگاهی دوباره به تربیت اسلامی»

حجت‌الاسلام و المسلمین امیر غنوی<sup>۱</sup>

تاریخ ارائه سمینار: اسفند ماه ۱۳۸۷

### مقدمه:

در ادامه نشست‌های تخصصی گروه پژوهشی تعلیم و تربیت اسلامی پنجمین نشست تخصصی با موضوع نقد کتاب «نگاهی دوباره به تربیت اسلامی» آقای دکتر خسرو باقری توسط حجه الاسلام غنوی مطرح می‌باشد. در خصوص نویسنده کتاب باید گفت آقای دکتر خسرو باقری در حوزه فلسفه تعلیم و تربیت کار می‌کنند، یکی از گرایش‌هایشان فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی است. ایشان رشته روان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی را در دوره کارشناسی گذرانده‌اند و در مقطع ارشد و دکتری، فلسفه تعلیم و تربیت را گذرانده‌اند. دکتری خودشان را در استرالیا و در دانشگاه «نیو ساینس» دریافت کردند. حدود ۱۰ عنوان تالیف کتاب دارند. از کتاب‌هایی که ایشان تالیف کردند «نگاهی دوباره به تعلیم و تربیت اسلامی» است که موضوع کار این جلسه خواهد بود.

هشت عنوان ترجمه کتاب و مقالات تخصصی در زمینه‌های مربوط به حوزه تربیت اسلامی، روان‌شناسی اسلامی و فلسفه تعلیم و تربیت ایشان تا الان منتشر کرده‌اند. اما به صورت خاص اگر بخواهیم درباره کتاب «نگاهی دوباره به تربیت اسلامی» آشنایی مختصری داشته باشیم؛ این کتاب سال ۱۳۶۸ اولین بار توسط انتشارات مدرسه چاپ شد و حدود ۱۷ بار مورد تجدید چاپ قرار گرفته است. این کتاب ۵ فصل دارد که در فصل اول به توصیف انسان در قرآن پرداخته می‌شود که یک نگاه تحلیلی و ترکیبی است. در فصل دوم مفهوم‌شناسی در باب تربیت انجام می‌شود. در فصل سوم اهداف تربیتی

۱. عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

مطرح می شود. در فصل چهارم که شالوده اصلی و اساسی این کتاب می باشد مبانی، اصول و روش هایی برای تربیت مطرح می شود و در فصل پایانی هم عناوینی برای تربیت در نظر گرفته شده و مشخصات هر کدام از این عناوین گفته شده است.

### ارائه بحث از سوی منتقد (حجت الاسلام غنوی):

فرستی دست داد تا گوشه‌ای از معارف اسلامی و بخشی از گنجینه‌ای که در اختیارمان است را با نگاهی واضح به آن پردازیم. ابتدا قرار بود که موضوع را نه بصورت نقد، بلکه به صورت طرح داشته باشیم. البته خود نقد هم، فواید بسیار زیادی دارد. نقد خیلی از اوقات کمک می کند که یک نظر بهتر فهمیده شود؛ تا موقعی که ضعف‌ها و قوت‌های یک نظریه بیرون کشیده نشده باشد، ارتباط و انسجام یا عدم ارتباط و انسجام مطالب به رخ کشیده نمی شود، قوت و ضعف مطالب و عمق و محتوایشان مشخص نمی شود. همین طور در گفتگوهای انتقادی که البته سابقه زیادی ندارد، می توانیم شیوه تحلیل، نقد و قضاوت مطالب یکدیگر را بیاموزیم و نقد از یک زاویه راه مناسبی است برای یک گام پیش تر گذاشتن؛ چون تا آنچه که داریم را خوب در نیابیم و ضعف و قوت‌هایش را از هم جدا نکنیم، امکان فراتر رفتن و یک گام پیش تر نهادن نیست. نقد یک نظر هم از این زاویه نشان دهنده ارزشمندی آن مطلب است. حال اگر یک نظریه که ارزش چندان علمی ندارد، نقد کنید چه بسا بر ارزش آن می افزاید؛ چون مورد توجه قرار گرفته است. ولی خود نقد نه نشان دهنده ضعف یک دیدگاه بلکه غالباً نشان دهنده ارزشمندی دیدگاه است و لاقلاً نشان دهنده این است که دیدگاه، نوعی مقبولیت و پذیرش با خودش آورده که ناقد، آن را در خور دیده که به آن پردازد و در برابرش موضع بگیرد.

نقد نوشته جناب آقای دکتر باقری هم از این مقوله مستثنی نیست. در حقیقت نقد مبانی تئوریک نظام تربیتی اسلام می باشد که از سوی ایشان ارائه شده است. ایشان این کتاب را در دو جلد، تهیه کرده اند که جلد اول مبانی تئوریک دیدگاه تربیتی ایشان را در خودش دارد و جلد دوم بیشتر به نوع کاربردی این دیدگاه عنایت دارد که البته جلد دوم بیشتر یک سلسله مقالات کنار هم نهاده شده می باشد و با دید کاربردی است.

در بحث کتاب آقای دکتر قرار نیست جزئی به تک تک استدلال‌ها پرداخته شود. البته در جای دیگر به آن پرداخته می شود، منتهی به نظرم می رسد در فرصت محدودی که هست بیشتر به نقایص کلی و ضعف‌های عمده بحث پرداخته شود و جزئیات برای فرصت واسع تری سپارده شود. به خاطر همین، ابتدا

ترسیمی از خلاصه کتاب و بیان اشکالات کلی عرضه می شود سپس نقد کلی تک تک فصول ارائه خواهد شد. سعی خواهد شد خیلی ریز و جزئی وارد نشوم، چون تلاش بر این است که یک نگاه کلی به قوت‌ها و ضعف‌های کتاب به دست بیاوریم.

### نگاهی کلی به کتاب «نگاهی دوباره به تربیت اسلامی»:

در خصوص مجموعه نوشته آقای دکتر باقری، کتاب از حیث فهرست، فهرست خوش خوانی دارد. یعنی به راحتی می توان فهمید که نویسنده چه سیری را برای مباحث خودش انتخاب کرده است. ابتدا ایشان سعی کردند بحث نظام تربیتی را با انسان‌شناسی شروع کنند. چون طبیعتاً کسی که می خواهد در خصوص تربیت انسان گفتگو کند، درگام اول باید مبانی، نگاه و نگرشی که نسبت به انسان دارد را توضیح دهد. فصل اول همین کار انجام گرفته است. فصل دوم بعد از انسان‌شناسی به مقوله تربیت و اینکه اصلاً تربیت چیست؟ آیا این تعبیر ریشه قرآنی دارد یا ندارد، گفتگویی دارد که به آن پرداخته می‌شود. فصل سوم به ترسیم اهداف تربیتی پرداخته‌اند. اهداف مختلفی که در قرآن به نظر می‌آید اهداف تربیتی هستند را مطرح کردند. رابطه طولی و عرضی این اهداف را با هم سنجیده‌اند. هدف اصلی را بیرون کشیده‌اند و نسبت بقیه اهداف را با آن مشخص کرده‌اند. با این مسیری که ایشان طی کردند، فصل چهارم کاملاً در جای خودش قرار می‌گیرد چون با این توضیحات، کاملاً آماده هستید که به قالب ویژه‌ای که ایشان به کتاب خودش داده وارد شوید. این قالب ویژه بعد از ایشان هم در کتاب‌های دیگری مورد تقلید و تبعیت قرار گرفته است که ایشان سه مرحله و سه دسته سطح نظام تربیتی اسلام را با مشخص شدن اهداف و روشن شدن افق‌های اساسی انسان‌شناسی آن ترسیم کرده‌اند. آن سه بخش، مبانی، اصول و روش‌هاست. در بخش مبانی تلاش‌شان این است که تصویری از واقعیت‌هایی از انسان دهند به نحوی که در تربیت آن دخیل است. این مباحث بیشتر بر نگرش‌هایی از واقعیت‌هایی از انسان استوار است و این می‌تواند در نوع برخورد آن موثر باشد. این برش‌ها از یک سو ریشه در انسان‌شناسی دارد که ایشان قبلاً گفتند و از سوی دیگر ریشه در اصول غربی دارد و البته مکمل آن‌ها هم است که خود ایشان در کتاب توضیح می‌دهند که این نه تنها برخاسته از قسمت قبل، بلکه مکمل آن قسمت قبل نیز هست. در کنار هر مبنا یا به تعبیر دیگر برشی که از واقعیت انسان‌شناسانه عرضه می‌کنند یک دستورالعمل و تجویز کلی یا به تعبیر خودشان یک اصل تربیتی را عرضه کرده‌اند.

این اصل یک نوع راهبرد کلی در آن زمینه عرضه می‌کند؛ آن راهبرد کلی وقتی می‌خواهد جزئی و قابل استفاده شود باید یک سلسله روش‌های تربیتی را در کنار خود هم‌گام داشته باشد که آن اصل عملاً قابلیت تحقق پیدا کند. این ترکیب البته خاص ایشان نیست؛ چون خود ایشان یک جزوه‌ای هم جدا از این کتاب دارند که در پروسه نظریه‌پردازی می‌باشد؛ در آنجا توضیح می‌دهند که این مدل را از آنجا آورده‌اند. بنابراین مدل کاملاً ابداعی نیست. در فصل چهارم که اصل، اساس و حجم اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد، ۱۲ مبنا طرح شده است که بر اساس آن، ۱۴ اصل و ۳۳ روش استخراج می‌شود. فصل آخر هم یک فصل کاملاً ابتکاری است که مکمل فصل‌های قبلی است. در این فصل مراحل تربیت را مطرح کرده‌اند که استنباط ایشان از روایات درجات چهارگانه اسلام می‌باشد. روایت معروفی است با سندهای متعددی که در کتب شیعه آمده و درجاتی از اسلام را مطرح کرده است؛ اول اسلام، دوم ایمان، سوم تقوا و مرحله چهارم یقین. ایشان این چهار مرحله را، مراحل تربیت گرفته‌اند و سعی کردند تمامی آن روش‌های تربیتی را بر این مراحل تطبیق دهند؛ نشان دهند چگونه می‌شود آدمی را با همان روش‌ها به اسلام رساند، سپس از اسلام به ایمان، بعد از ایمان به تقوا و در مرحله آخر هم به یقین رساند. البته در یقین روش خاصی را عرضه نمی‌کنند چون پایان کار است. البته در همین جا یک دقت اضافه‌ای هم دارند و آن توجه به دوره‌های سنی است؛ به این مفهوم که این سیستم مفهومی یعنی اسلام، ایمان، تقوا و یقین را به سنین مختلف زندگی انسان تطبیق می‌دهند؛ مثلاً تا حدود ۲۰ سالگی، به طور عمده مناسب‌ترین دوره برای اسلام است، از ۲۰ سالگی تا ۳۰ سالگی متناسب با ایمان است و تا ۴۰ سالگی متناسب با تقوا و ۴۰ سال به بعد هم متناسب با یقین؛ دوره قبل از ۲۰ سال را هم که به دوره کودکی و طفولیت مربوط می‌شود، به دو قسمت می‌کنند: یکی قسمت طفولیت است که دوران بازی کودک را شامل می‌شود و دوره بعد که دوره ۷ سالگی دوم است که از آن در روایات تعبیر به دوره تمهید می‌شود.

### بررسی نقدهای وارد بر کتاب «نگاهی دوباره به تربیت اسلامی»:

هرچند خیلی خلاصه گفته شد ولی به نظر می‌رسد مجموعه کتاب را اگر بخواهیم یک نگاه منصفانه به آن داشته باشیم می‌شود اینگونه تصویر کرد. اما اگر به مشکلات کتاب پرداخته شود و نه تحلیل بلکه نقد کتاب شروع شود، اول به نکته‌ای که بعضاً به نظر می‌رسد روشن است ولی متأسفانه از مقولاتی

است که اکثراً در آن دچار اشتباه می شوند باید پرداخت و آن تفکیک بین دو مقوله اخلاق و تربیت است. شاید به نظر عجیب بیاید که بنده ادعایم این باشد که در این کتاب در بسیاری از مباحث بین این دو فضا خلط شده است.

### خلط تربیت و اخلاق:

در اسلام علمی به نام علم اخلاق وجود دارد. امروزه مشابه این علم در دنیای غربی مشاهده می شود؛ البته به گفته بعضی از مترجمین درجه اول، اصلاً همچنین علمی مشابه این در فضای غرب نداریم، بلکه مباحث مربوط به علم اخلاق در میان علوم مختلف غربی به صورت پراکنده موجود است. این علم از چه چیزی در غرب گفتگو می کرد؟ عمدتاً متمرکز بر گفتگو از خُلقیات یا به زبان امروزی ویژگی های ثابت نفسانی انسان می بود. دعوی می هم در این زمینه بود که بالاخره بحث اخلاق، صرفاً گفتگوی خُلق است یا خُلق و رفتار را توأم باهم دربرمی گیرد. دقت شود وقتی ویژگی های نفسانی انسان موضوع گفتگو شد، طبیعتاً موضوعات ریزتر و مسائلی که به آن مشغول خواهید شد حول همین مسئله است. مثلاً اینکه ویژگی های مثبت و منفی (به زبان قدیمی به آن می گفتند فضایل و رذایل) را مشخص کنید یا اینکه انسان چگونه دچار تغییر و تحول می شود یا عوامل تحول انسان چه چیز است؟ ارتباط این ویژگی ها چه مثبت، چه منفی باهم چیست و آثار این ویژگی ها بر حالات و رفتار انسان چیست؟ اینها عمده ترین مسائلی است که در علم اخلاق به آن پرداخته می شود. گاهی کمتر گاهی بیشتر ولی معمولاً این نوع مباحث در علم اخلاق مورد گفتگو است.

دقت شود در علم اخلاق آن موضوعی که محور گفتگو بوده است ویژگی های نفسانی، چگونگی، طراوت آنها و چگونگی تحول در آنهاست؛ ولی در وادی تربیت، انگار فرد تازه ای وارد وادی تربیت می شود. آن فرد تازه کیست؟ مرّبی. یعنی ویژگی مهم در حوزه تربیت و موضوع گفتگو است؛ رفتار فردی در خصوص دیگری برای ایجاد تغییر و تحول در او است. بازی، صاحب دو هنرپیشه می شود و دو نفر در صحنه حاضر است. مرّبی و مترّبی. درحالی که در علم اخلاق، صرفاً از تحول نفسانی گفتگو می شود و کیفیت، طراوت و ویژگی ها و اینگونه گفتگوها مطرح می گردد. در صورتی که وقتی بحث از تربیت را آغاز می کنید روند طبیعی گفتگو و نوع مسائلی که به آن می پردازید، متفاوت می شود.

در علم تربیت می‌خواهید ببینید که یک فرد بر دیگری چگونه می‌تواند اثرگذارد و آن را به مسیر خاص و جایگاه خاصی برساند. تربیت از ابتدا مسئله دارد؛ مسئله اول اینکه چگونه این آدم می‌تواند با آن ارتباط برقرار کند؟ چگونه می‌تواند خودش را به فردی در مواجهه با آن برساند که بتواند اثرگذارد؟ یعنی جایگاه مربی را بتواند برای او بازی کند، دقت می‌کنید این مربی در این موقعیت با یک موجود مختار طرف است، به همین دلیل خیلی بحث را نمی‌شود در موردش سیستمی کرد و بحث ساخت و صنعت در او نیست. یعنی حتی اگر نخواهید اختیار را به آن حرمت نهد، تربیت، غیر اخلاق است؛ چون می‌تواند با تمام تلاش‌های مربی و همه تأثیرات او بر اختیار فرد، از زیربار همه این‌ها بیرون بیاید. اما اگر بخواهید در تربیت اختیار را هم محترم بدانید و او را به عنوان محور قرار دهید، طبیعتاً داستان تربیت و داستان اخلاق دو راه متفاوت می‌روند. چرا اینگونه است؟ چون در علم تربیت کاری که خواهید کرد این است که برای یک انسان مختار، امکان بستر رسیدن به سلوک و به اوج نائل شدن را فراهم می‌کنید. بحث این نیست که او را برسانید. درحالی‌که در اخلاق خودم با خودم طرف هستم و زمینه‌های لازم برای حرکت خود، حصول او و مسائلی از این دست مطرح می‌شود.

با این توضیح، نوع سوالات و گفتگوها، دچار تغییر و تحول می‌شود. یعنی در تربیت یکی از سوالات مهمی که باید به آن پرداخت، ویژگی‌های مربی است. با توجه به فرآیند تربیتی که تعریف می‌شود و ویژگی‌هایی که در فرآیند تربیت باید لحاظ شود. مربی چه کسی باید باشد؟ همین طور مربی چگونه با افراد مختلف ارتباط برقرار می‌کند؟ چگونه به سطح تأثیرگذاری یا به اصلاح تربیت می‌رسد؟ در تربیت، تنوع اخلاق وجود دارد. تجربه‌های همه ما نشان داده است که با آدم‌های مختلف، نوع ارتباط برقرار کردن متفاوت است. حتی زمانی که ارتباط برقرار می‌شود، این آدم اگر می‌خواهد متحول شود گاهی در ابتدا برای این تحول یک مقدماتی در شخصیت، روح و روان او لازم است صورت گیرد. مثلاً او بدینی‌هایی دارد که مربی باید رفع کند. او ضعف شخصیت‌هایی دارد که باید آن ضعف‌ها از بین برود. بسیاری از موانع حرکت در اوست که موانع باید برطرف شود. طبیعتاً در این گفتگوها بحث از این است که باید با او شروع کرد. آغاز تربیت، هنگام تربیت، سیر مسائلی که باید به او ارائه داد یا به اصطلاح ترتیب، ارائه بینات است، باید گفت این‌ها موضوعات بسیار دقیقی است که در نهایت بحث مراحل تربیت هم در همین راستا خواهد بود.

اگر با این تقسیم بندی به سراغ کتاب بیایید می بینید که این خلط در بسیاری از ابعاد رخ داده است. یعنی بسیاری از بحث‌هایی که گفتگو از آن می‌شود بحث اخلاق است و از گفتگوهای تربیتی بحثی نیست. این فهرستی که از مباحث را آوردم اگر تطبیق شود با مندرجات کتاب، بسیاری از مباحث تربیتی در کتاب نیست و برخی از اصول، بسیاری از روش‌هایی که مطرح می‌شود، آن اصول، روش‌ها و رهنمودها یا روش‌هایی نیست که مربی باید به آن‌ها توجه کند؛ بلکه بحث در حوزه اخلاق است نه تربیت؛ پس یکی از مشکلات یا موارد خلط مهم در کتاب، این نکته است.

علاوه بر آن در برخی فصول این نکته عمیق‌تر می‌شود. مثلاً در قسمت اهداف تربیت می‌بینید تمامی اهدافی که در خصوص تربیت مطرح می‌شود در حقیقت سلوک متربی است نه هدف مربی. درحالی‌که تربیت، تنظیم، توضیح و تدبیر است برای مربی. هیچ جای کتاب گفتگو از این نمی‌شود که مربی وضعیت مطلوبش چیست؟ آنچه از آن گفتگو می‌شود این است که انسان خوب به کجا برسد؟ این گفتگو، گفتگوی اخلاقی است نه گفتگوی تربیتی.

### نقد فصل اول (انسان‌شناسی):

اما نکته دیگری که جدای از بحث تربیت و اخلاق می‌باشد که باید به آن توجه کرد خود ساختار خوب ولی دچار اشکال کتاب است. یکی از دقت‌هایی که آقای دکتر باقری داشتند و درخور تقدیر است این است که ایشان در قسمت انسان‌شناسی کتاب، به عنوان پایه بحث انسان‌شناسی این دیدگاه را انتخاب کردند که این قسمت را ابتدا تحلیل، سپس ترکیب می‌کنم.

نمی‌دانم چقدر نظرات، تحلیل‌ها و تعریف‌ها از ماهیت انسان را مورد مطالعه قرار داده‌اید؟ نظراتی که الان بیشتر در ذهن هستند دو الی سه شیوه است که معمولاً سعی کردند در انسان‌شناسی عرضه کنند. یک شیوه، تحلیل ویژگی‌های خاص انسان است. در کتاب انسان و ایمان، کتاب فطرت آقای مطهری که البته ایشان ۳، ۴ کتاب فطرت دارند بعضی چاپ شده و بعضی چاپ نشده است. در آنجا بحث انسان‌شناسی مبتنی بر این دیدگاه عرضه می‌شود که آثار وجودی متفاوتی میان ما و حیوانات است. آن آثار وجودی متفاوت در دو حوزه بینش‌ها و گرایش‌ها خلاصه می‌شود و در بعضی از جاها به چند قسمت تقسیم می‌شود و تحلیل‌ها و توضیحاتی ارائه می‌گردد. یک تحلیل، تحلیل انسان‌شناسی بر اثر آثار است، یک تحلیل، تحلیل سیر توانمندی‌های انسان است. اگر بررسی شود می‌بینیم کاری که بیشتر

روانشناسی امروز انجام می دهد و اینگونه آدم‌ها را بررسی می کند، این است که در روانشناسی رشد نگاه می کنند که آرام آرام چه اتفاقاتی برای انسان می افتد؟ تا بعد آرام آرام بگویند انسان کیست، چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟ این هم یک شیوه است. شیوه‌ای که آقای دکتر باقری در خصوص انسان‌شناسی اسلامی انتخاب می کند، تحلیل و ترکیب است. یعنی چه؟ یعنی می گویند در معارف دینی در خصوص انسان، یک سلسله مفاهیم و مطالب جدا جدا داریم؛ عقل، قلب و نفس وجود دارد و یک سری امور دیگر. اول اینها باید تک تک و جدا فهمیده شود، تحلیل شود و بعد از اینکه اینها کاملاً مشخص شد، حالا بیاییم اینها را سرهم بچینیم؛ چون هیچ جزئی درست شناسایی نمی شود مگر در آن کل خودش. هیچ جزئی درست شناخته نمی شود مگر در ترکیب ویژه خودش. به خاطر همین دید، تحلیل می تواند یک دید خیلی پخته و قوی باشد. ولی آیا واقعاً این اتفاق افتاده است یا نه؟

لوازم نگاه تحلیلی ترکیبی چیست؟ یکی اینکه اولاً بتوانید میان توانائی‌ها، قوای مختلف انسان یا حتی محدودیت‌های مختلف انسان درست تفکیک کنید. هر کدام را درست ترسیم کنید و ویژگی‌های هر کدام را نشان دهید. این اجزاء جسمی که در وجود انسان است مثل عقل و نفس و چه و چه، اگر این ویژگی‌ها درست از هم تفکیک شد و درست اینها تعریف گردید، مرحله بعد نشان دادن نوع ارتباط این اجزاء با هم و در نهایت هم سرهم سوار کردن و نشان دادن اینکه این مجموعه با هم چه طوری کار می کند می باشد. حال اگر از این منظر ملاحظه شود باید دید آنچه که در کتاب رخ داده است چیست؟ ایشان اول از تبیین این الفاظ شروع به گفتگو می کنند که فؤاد، صدر، روح، فطرت، اراده، اختیار، هویت جمعی و عقل می باشد و داخل پراتر به سه لغت عربی دیگر هم در تعریف عقل اشاره می کنند که (لُب، نُهی، حَجْر) و محدودیت‌های انسان. اینها مجموعه مفاهیمی است که به آن می پردازند. جمع بندی نهایی ایشان راجع به اینها به طور بسیار مختصر عرض می شود.

اول اینکه، لغت فؤاد، صدر و نفس یک حقیقت می شوند. نفس چیست؟ نفس، حقیقت وجود آدمی است. پس نفس و فؤاد و صدر حقیقت وجود آدمی می شوند. روح و قلب چه؟ روح و قلب هم سنگ نفس هستند. مراد قرآن از قلب همان نفس است. پس تا اینجا چند لغت داشتیم (قلب، فؤاد، صدر و نفس) که همه هم سنگ هم هستند. اینها از آن طیف‌های قرآنی خوب هستند که حقیقت وجود آدم را مطرح می کنند.



حال روح چیست؟ توضیح می‌دهند و می‌گویند عامل پیدایش حیات که قرآن هم راجع به آن توضیح نداده است روح گفته می‌شود. در آیه شریفه مطرح می‌شود که "يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي" (دو جا در قرآن آمده است) آن هم توضیحی ندارد. پس تنها توضیح راجع به روح همین است که عامل پیدایش حیات است.

حال فطرت، فطرت از آن لغت‌هایی است که هزارویک مصیبت در بحث انسان‌شناسی برای توضیحش برای آدم ایجاد می‌کند. در فطرت هم این توضیح را می‌دهند که این برگرفته از دیدگاه آقای مطهری است. فطرت یعنی معرفت و میل ربوبی. یعنی همان گرایش و بینشی که ایشان در کتاب می‌گویند. در گرایش و بینش هم توضیحی از آقای مطهری می‌دهند و می‌گویند گرایش و بینشی که به نحوی به پروردگار و ربّ مربوط می‌شود که بعد صبغت، عهد، میثاق و حنیفیت به فطرت برمی‌گردد.

مفهوم بعدی اراده و اختیار است با همین توضیحات عادی که الان وجود دارد یعنی هویت جمعی است. یعنی قهر و مقهور شدن، آن چیزی است که در انسان بر اثر قرار گرفتن در شبکه روابط اجتماعی حاصل می‌شود. وقتی انسان‌ها بیرون روابط اجتماعی هستند یک ویژگی‌هایی دارند اما وقتی داخل روابط اجتماعی قرار می‌گیرند این روابط، هنجارها و باورها بر انسان‌ها چیزهایی را متحمل می‌کنند که یک هویت جمعی پیدا می‌شود.

دست آخر هم بحث محدودیت‌هایی که انسان دارد را مطرح می‌کنند و می‌فرمایند که محدودیت‌هایی در اصل خلقت انسان وجود دارد. این محدودیت‌ها برخاسته از موقعیت و جایگاهی که درونش قرار گرفته است می‌باشد. بعضی محدودیت‌ها هم هست که خود انسان برای خودش درست کرده است. تمام این مواردی که مطرح شد مجموعه فرمایشات ایشان است به علاوه یک توضیح راجع به عقل داده می‌شود که عقل چیست؟

ایشان در کتاب در تعریف لغوی عقل - که من چند بار مرور کردم - معنای جدیدی از عقل را ارائه نمی‌دهند فقط می‌گویند عنصر باز دارنده‌ای در معنای آن هست. یعنی در معنای لغوی مشخص نمی‌شود که تعریف عقل چیست. از تعبیر ایشان هوش و حافظه را هم می‌توان فهمید؛ اما عقل را متوجه نمی‌شوید که به کجای انسان عقل گفته می‌شود. ایشان تعریف لغوی ارائه می‌دهند به این صورت که عقل کارکردش، بازداری برای تأمین سنجش و پختگی برای دو عرصه معرفت و راهیابی است که از آن گفتگو می‌کنند و می‌گویند بازشناسی و راهیابی دو اثر عقل است.

دقت می‌کنید که اگر تحلیل این قدر آورده داشته باشد، ترکیب خیلی به جایی نخواهد رسید. چون مجموعه آورده‌ها در خصوص قسمت تحلیلی به کار گرفته می‌شود و اینها قرار است سرهم سوار شوند و از آن نتیجه‌گیری شود که به‌طور طبیعی برای کتاب آقای باقری این اتفاق نمی‌افتد؛ چون آورده‌های بخش تحلیلی ایشان کم و در ترکیب هم خیلی مطلبی حاصل نمی‌شود.

یک اتفاق خاص در اینجا می‌افتد و آن این است که وقتی فصل چهارم را شروع می‌کنند، مبانی را می‌شمارند. اگر به دید تیز نگاه شود بسیاری از مبانی که آنجا مطرح می‌کنند در آن فصل انسان‌شناسی جایی ندارد، مانند بحث کرامت‌انسانی، جذبه، جذبه حسن و احسان، تأثیر ظاهر بر باطن و باطن بر ظاهر. در حالیکه قرار این نبود. قرار این بود بر مبنای تحلیل و ترکیب به یک تصویر جامع برسیم بعد برش‌های مختلف آن واقعیت مبنا شود. هیچکدام این بحث‌ها را نمی‌گوییم غلط است اما نوع انسان‌شناسی اشکال و ضعفی در آن است که این ضعف باعث می‌شود که بین آن قسمتی که می‌خواهد میوه‌هایی را از بحث انسان‌شناسی بگیرد با قسمت پایه و ریشه فاصله افتاده است. البته این را هم تأکید می‌کنم که استفاده از کتب لغت واقعاً ضعیف است یعنی در معنی کردن لغت‌ها بسیار ضعیف وارد شده است.

تحلیل لغات قرآنی کتاب لغت گذاشتن و لغت در آوردن نیست، هر چند اهل زبان انگلیسی هم می‌دانند که بین لغت‌های مشابه تفاوت‌های بسیاری هست. خود غربی‌ها هم در تفاوت‌های این‌ها کتاب لغت نوشته‌اند. لغات قرآنی خیلی پیچیده‌تر از این حرف‌ها هست. وقتی می‌گویید قلب، صدر، فؤاد، نفس و چه و چه، این‌ها هم سنگ هم هستند و معنی‌شان هم، با هم هم‌معنا هستند. این نکته را کسانی که در حوزه لغات قرآنی و ادبیات عرب کار کرده‌اند به خوبی می‌دانند که اینگونه نیست. اگر به زیرنویس‌ها و تحلیل‌های کتاب هم نگاه کنید می‌بینید این قسمت که اتفاقاً بحث کلیدی و اساسی ایشان است و پایه بحث‌های بعدی می‌تواند باشد از منابع دست دوم استفاده شده است. معلوم می‌شود ایشان با قواعد کار استنباطی آشنا نیستند؛ همچنین در همین زمینه از نظرهایی که در بحث عقل صحبت کردند از حرف‌های پخته‌ای که در منابع دست اول موجود است، ندیدم.

تکیه آقای دکتر بیشتر به قرآن است و به مجموعه‌های روایی و مباحث بسیار زیبایی که در روایات هست اصلاً توجه نشده است. به خصوص اینکه یک بحثی را چند سال قبل در مشهد راجع به لغت قلب داشته‌ام. اینکه گفته شود قلب همان نفس است، این نشانگر آن است که مروری بر روایات قبل

نموده است یا مثلاً همین عناوینی را که پشت سرهم خواندم همه هم‌سنگ هم می‌شوند که از این شیوه بررسی لغت مطلب تازه ای بیرون نمی‌آید؛ ولی اگر به مجموعه‌های روایی رجوع شود خیلی دقت‌های ظریفی هم در روایات و هم در شرح روایات ذکر شده است. برخی از بزرگان گفته‌اند که این به عنوان یک ضعف بزرگ در پایه اساسی و اصلی کتاب تلقی می‌شود.

### غفلت از مبانی هستی‌شناسی:

فصل اول فصل انسان‌شناسی بود که قدری به ضعف‌های آن پرداختم. ولی نکته ای هست که اساتید باید بیشتر روی آن گفتگو کنند که آیا واقعاً در بحث تربیت صرفاً از مبانی انسان‌شناسی گفتگو می‌کنند یا نه. در بحث تربیت مبانی هستی‌شناسانه نیز وجود دارد. شاید بتوان ده مورد را در نوشته برخی بزرگان درباره مبانی هستی‌شناسانه تربیت ملاحظه کرد که ربطی به مبانی انسان‌شناسانه ندارد. یکی، دو مورد را برایتان می‌خوانم.

در دیدگاه دینی این گزاره‌ها وجود دارند که این گزاره‌ها به هیچ وجه انسان‌شناسانه نیست و کاملاً برای حوزه تربیتی مبنایی است. مثلاً همه هستی عرصه تربیت رب‌العالمین است. خدا با صفت رب‌العالمین خوانده می‌شود، به عنوان مالک و مدبر هستی می‌دانند. اوست که همه موجودات را به کمال خودشان می‌رساند. یعنی کل هستی و آفرینش عرصه تربیت است. آیا این در نوع نگاه تربیتی انسان اثر می‌گذارد؟ اعتقاد داریم در طرح رب‌العالمین همه چیز در این جهت تدبیر شده است حتی وجود ابلیس. یعنی در بحث‌هایی که در خصوص شیطان و شیطان‌شناسی انجام می‌دهند اگر دقت شود متوجه می‌شوید که بخشی از تربیت و عنصری از عناصر تربیت انسانی وجود و حضور شیطان است. این در بحث‌های هستی‌شناسانه مطرح می‌شود و در تربیت قطعاً باید این مورد را لحاظ نمود؛ چون یکی از عناصر مهم در کار تربیتی است. هم به عنوان مانع، هم به عنوان موضوعی که می‌تواند مرکز قرار بگیرد، هم به عنوان ابزاری که در تربیت بشود از آن بهره برد. در قرآن و روایات بسیار می‌خوانید که هستی سرشار از آیه‌ها، موعظه‌ها و ذکرهاست. همه این‌ها در تربیت دخیل است. یعنی اعتقاد ندارید که در فضای تربیت فقط یک مربی وجود دارد و تنها یک مربی زحمت می‌کشد و کارهایی در رابطه با او انجام می‌دهد بلکه تمام عالم ساز تربیت می‌زنند و مربی از تمامی این هم‌نوایی عظیم می‌تواند استفاده کند. این‌ها همه مبنای هستی‌شناسانه‌ای هستند که در فضای تربیت کاملاً دخیل

هستند. می‌گویید این نکته از آن اعتقادات عرفی نیز هست که دنیا دار مکافات است. اعتقاد داریم هستی خالی نیست، صدایی می‌کنی، صدا برمی‌گردد. این اعتقاد ساده عوامانه در فضای تربیتی خیلی رنگ و لآب بیشتری می‌یابد. اعتقاد داریم که حرکت انسان در هستی اثر می‌گذارد و برمی‌گردد. "ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس"؛ در همین جا تذکر می‌دهم که این خصال را به خودتان می‌چشانیم "لعلهم یرجعون". پس مبانی هستی‌شناسانه بسیاری وجود دارد که در حوزه تربیت وقتی وارد می‌شود باید دقیقاً به آن‌ها پرداخته شود. نه تنها مبانی هستی‌شناسانه بلکه مبانی معرفت‌شناسانه نیز وجود دارد. اعتقاد داریم انسان وقتی در مسیر درست قرار می‌گیرد به تدریج ابزارهای شناخت او بیش‌تر و دقیق‌تر می‌شود و وقتی در مسیر غلط حرکت می‌کند آرام‌آرام ابزارهای شناخت گذشته خودش را هم از دست می‌دهد. این اعتقادات است که می‌توان روی آن بحث کرد. هم آیات متعدد و هم روایات کثیری راجع به آن داریم. در مقوله مباحث معرفت‌شناسی حداقل ۸ بحث را در مباحث تربیت دینی بررسی کردم که این در مبانی دکتر باقری به هیچ وجه مورد توجه نبوده است و صرفاً به مبانی انسان‌شناسانه پرداخته شده است.

### نقد فصل دوم (مفهوم‌شناسی تربیت):

فصل دوم کتاب، مفهوم‌شناسی تربیت است. در این فصل بحث عجیبی دارند و آن این است که تربیت از ریشه "رَبَوٌ" مستفاد از ریشه "رَبَوٌ" می‌باشد. این استفاده مقداری اشتباه است که بیشتر به آقای دکتر باقری برمی‌گردد. این تحلیل لغوی در بحث اصطلاحی کاملاً به دور از مبادی رفتن است. چکار داریم که حکم تربیت از کجا آمده است؟ می‌خواهیم در خصوص رفتار فردی به اسم مربی با کسی به نام مربی بحث کنیم. اسمش را هم هر چه می‌خواهید بگذارید و این می‌خواهد آن را به اهدافی خاص برساند. نهایت به اینجا می‌رسند که مفهوم تربیت، نه لغت تربیت، مفهوم تربیت دینی با ریشه رَبَوٌ است و با ربوبی کردن انسان‌ها سازگاری دارد. ساده بخواهیم بگوییم می‌دانید چه می‌شود! هدف از تربیت ربوبیت است. ببینید ربانی کردن آدم‌ها در توضیحی که خود ایشان می‌دهند یعنی پذیرش ربوبیت هر کس در همه عرصه‌های زندگی. این خودش معنای ربوبیت است. مشکل دیگری که در بحث بعدی دارند، این است که در ترجمه آیه شریفه "ما خلقتم من الجن و الانس الا لیعبدون" می‌گویند که ما جن و انس را نیافریدیم مگر برای اینکه عبادت کنند. توضیح می‌دهند که عبادت مثل

نماز است. درست است در مذهب این نوع رفتارها را داریم؛ اما این نوع رفتارها که هدف خلقت نبوده است. پس هدف خلقت باید حقیقتی باشد که ورا و ریشه این هاست. آن حقیقت چیست؟ عبودیت. استاد باقری خیلی به خودشان سخت گرفته‌اند. چرا؟ چون اصلاً پایه را اشتباه معنی کرده‌اند. "لیعبدون"، وقتی «عبد» اضافه بشود به مفعول، معنی آن دیگر انجام عبادت نیست بلکه بنده کسی شدن است. عبد و معبود قرار دادن است. معنیش عبودیت می شود و لازم نیست عبادت معنی کنید. این نکته باز نشان‌دهنده این است که این نوع گفتگوها نیاز به کارهای ذهنی و تخصصی خیلی بیش از این دارد.

### نقد فصل سوم (اهداف تربیت):

در فصل سوم یعنی اهداف تربیت گفتیم که اهداف تربیت همان اهداف اخلاق‌اند که در اینجا ذکر شده اند ولی " ولوسلم". وقتی مرور کنیم می بینیم که همین مضامین، به علت بار تخصصی که این کار دارد و متأسفانه آن روند طی نشده است بسیار ضعیف است. صراحتاً می گویم. بینید ۴ و ۵ عنوان را اینجا می بینید. هدایت، رشد، طهارت، حیات طیبه، تقوا، قرب، رضوان، عبودیت و عبادت. همان قسمت اول توضیح می دهند که هدایت همان معنای رشد را دارد. شاید بشود گفت ارشاد و هدایت با هم همسنگ‌اند، ولی رشد و هدایت اصلاً هم معنا نیستند و دو معنای متفاوت دارند و در بحث دوم طهارت و حیات طیبه. ایشان حیات طیبه را هم‌سنگ و هم‌معنای طهارت می گیرند و دقت نمی کنند که اصلاً حیات طیبه ترجمه غلطش حیات پاک است. عرب‌ها می گویند الطیبان. می گویند دو چیز گواراست، یکی ازدواج و دیگری غذا. دقت می کنید وقتی طیب می گویند منظورشان پاک نیست. اگر بخواهیم با مسامحه در فارسی بگوییم چیست؟ گوارا. چیزی که در ذهن از آن لذت‌اندی است که در آن مشکلی همراهش نیست و در آن اثر ندارد. بحث مفصلی را می طلبد. شاید نزدیک به پنج الی شش جلسه راجع به بحث حیات طیبه گفتگو نیاز است که حیات طیبه در پرتو آیات و روایات مشخص شود که حیات طیبه به زندگی گفته می‌شود که در آن هیچ نقص و عیبی نیست. هیچ ضعف و کدورتی نیست بلکه یکی از ویژگی‌های آن این است که طهارت هم در آن هست. ولی اصلاً حیات طیبه معادل طهارت نیست و این مفاهیم بلند را سرسری معادل سازی کردن اصلاً علمی نیست.

بحث سوم، بحث تقواست. ایشان می گویند تقوا معبر است. نمی دانم کتاب را دیده‌اید یا نه؟ می گویند تقوا معبر است. به یک معنی تقوا یک نوع رفتار است. رفتاری که آدم را به جایی می‌رساند. ولی دقت کنید در روایات زیادی داریم که تقوا یک درجه است. در روایتی که آخر همین کتاب خودشان هم نقل کرده‌اند و به آن تکیه کرده‌اند تقوا یک درجه است، یک منزل است. منتهی می‌دانید چگونه به عنوان منزل طرح می‌شود؟ آدم وقتی سراغ دین می‌آید اولین جایی که می‌تواند تسخیر شود ذهن و نوع تلقی آدم است. این مرحله نام آن اسلام است. مرحله دوم جایی که تسخیر می‌شود و بر اساس همان مسأله قبلی شکل می‌گیرد احساس و عاطفه است. آدم با شناخت‌هایی که به دست می‌آورد به گرایش‌های جدیدی می‌رسد و در مرحله سوم وقتی به حوزه رفتار می‌رسد، رفتارهای انسان هم برخاسته از آن شناخت و هم احساس می‌شود که نام آن تقوا است. در جایی که این حس بر حوزه های رفتار سیطره پیدا کرده باشد به درجه تقوا می‌رسیم. یعنی این منزل است. درست است به رفتار تقوا گفته می‌شود و رفتار خودش عامل سلوک است ولی این نیست که تقوا صرفاً معبر باشد. به یک معنای دیگر، تقوا منزل نیز می‌تواند باشد.

بحث بعدی بحث قرب و رضوان است. قرب چیست؟ رضوان چیست؟ ایشان توضیح می‌دهند هر دو، منظور توجه به پروردگار است.

وقتی در این تعبیر دقت می‌کنید می‌بینید که توجه در مقوله ذکر می‌آید. قرب به معنی نزدیکی است. ساحران فرعون وقتی می‌خواهند با موسی درگیر شوند می‌آیند از فرعون می‌پرسند "ان لنا اعدل ان کنا غالبین" ما پاداش داریم اگر غالب شویم؟ می‌گوید "نعم اذا... لمن المقربین" نه تنها پاداش دارید بلکه دیگر شما از خودی‌ها محسوب می‌شوید.

مقرب با اجر چه تفاوتی دارد؟ مقرب خودی است؛ یعنی به اجیر پول می‌دهیم ولی مقرب سرخم نشسته است. مقرب به تعبیر روایات یعنی چه؟ یعنی به عنوان خانواده خدا محسوب می‌شوند. ببینید این فقط مقوله توجه نیست. این اصلاً یک نوع ارتباط دیگر است و رضوان چه ربطی به قرب و توجه دارد؟ رضوان اگر از سوی پروردگار باشد رضای اوست. یعنی بنده را به گونه ای می‌بیند که اینگونه انسان می‌پسندش. ویژگی‌های هر کدام این‌ها چیست؟ هر کدام جلسات گفتگویی را می‌طلبند. می‌خواهم نشان بدهم که به این مفاهیم نباید ظلم کنیم، به این راحتی همه معادل هم نیستند. به قول آن بنده خدا - گفت دعای ابوحمزه چیست؟ گفت یک چیزی توی این حرف‌ها که گور پدر دنیا. گفت

این قدس سره یعنی چی؟ گفت یک چیزی توی این حرف‌ها که دمت گرم - ببینید در مقولات ظریف لغات نمی‌شود اینجوری بحث علمی کرد.

### نقد فصل چهارم (مبانی، اصول و روش‌ها):

بخش بعدی که می‌شود گفت عمده و بخش پرحجم کتاب و همان ایده است که آقای دکتر باقری برای ارائه نظام تربیتی اسلام اتخاذ کرده‌اند بحث مبانی، اصول و روش‌ها است که در گفتارهای گذشته اجمالاً توضیح دادم. اولین مشکل براساس توضیحاتی که دادم اینجا روشن است. مبانی بسیاری از این گفتگوها انسان‌شناسی نیست. معلوم نیست پایه‌شان کجاست؟ همچنین مبانی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه جایش خالی است که گفتم.

نکته آخر که شاید تصریحش نکرده باشم این است که اگر دقت کنید می‌بینید حوزه‌های بسیاری از فعالیت‌های تربیتی برای آن اصلی ارائه نشده است. بخشی از تربیت ایجاد ارتباط با آدم‌ها است. ایجاد صمیمیت و رسیدن به سطح امکان تربیت است. بحث هنگام تربیت، برطرف کردن مبانی تربیت است. بحث برخورد با روحیه‌های متفاوت است. هیچکدام از این‌ها را در مجموعه این اصول کتاب نمی‌بینید. چون بیشتر برخاسته از همان خلطی است که در ابتدا گفتم که در نوشته موج می‌زند و آن خلط میان تربیت و اخلاق است.

### نقد فصل پنجم (مراحل تربیت):

اما فصل پنجم که برداشت ایشان از روایات است. ایشان روایتی را بحث کرده‌اند که اتفاقاً اینجا را من کاملاً توضیح می‌دهم و داده‌ام. چون راجع به این موضوع مقاله‌ای دارم که البته چاپ نشده است و هر کس بخواهد می‌توانم خدمتشان ارائه دهم. روایتی از کسی است که سند کاملاً معتبر است و جای شبهه ندارد و متن هم متنی است مکرر، یعنی جای هیچ حرفی در متن دیده نمی‌شود. ولی تحلیلی که ارائه می‌دهند از خود متن این روایت نه با روایات و نه با خود لغاتی که در این زمینه وجود دارد سازگار است. ایشان ۴ مرحله را به عنوان مراحل تربیت وارد می‌کنند: اسلام، ایمان، تقوا و یقین. توضیحی که می‌دهند این است که اسلام یعنی اینکه آدم ضوابط را رعایت کند و لو به زور. این اسلام است. دوم ایمان، این است که این مطالب به معنای حقیقی کلمه به باور انسان تبدیل شود. سوم

تقوا است که خیلی مرحله بالایی است؛ ایشان می گویند تقوا یعنی اینکه آدم هیچ وقت معصیت نکند. تعبیر می کنند می گویند این حق تقواست.

در روایات ذیل این آیه " اتقوا الله حقُّ تَقَاتِهِ " هم توضیح داده اند که حق تقوا چیست؟ بعد اسناد می کنند به این روایت که امام صادق(ع) فرمودند: یعنی اینکه آدم اطاعت کند و معصیت نکند، ذکر بدون نسیان داشته باشد، شکر کند و کفر نرزد. مرحله آخر هم یقین است. یقین یعنی پرده ها از جلوی چشم آدم کنار رود.

ببینید همین مراحل که توضیح می دهند شدیداً دچار اشکال است. اولاً در رابطه بین اسلام و ایمان یک آیه در قرآن داریم که ربط بین اسلام و ایمان را به وضوح نشان می دهد "قالت الاعراب انما ... " توضیح می دهد که اعراب نزد رسول خدا آمدند و گفتند که ایمان آوردیم. خدا به پیامبرش می گوید بگو که ایمان نیاروند بلکه اسلام آوردند و هنوز ایمان در دل های شما وارد نشده است. ذیل همین آیه، ائمه معصومین در جواب آنانی که آمدند و گفتند "اسلمنا" که به راستی اسلام آوردند و دروغ نمی گویند، روایات را توضیح داده اند. روایات متعددی وجود دارد که ربط بین اسلام و ایمان را توضیح می دهد. اسلام یعنی پذیرش ذهنی این مجموعه اعتقادات تازه. یک عرب وقتی مسلمان می شد یعنی چه چیزی را می پذیرفت؟ ساده اش این است که می پذیرفت همه این بت هایی که کنار کعبه چیده شده مزخرفات اند. این ها هیچ نقشی در پدیده های و تحولات خلقت ندارند بلکه تنها موثر اصلی در هستی خداست. این هم پیغمبر آن خداست. این کتابی هم که آورده حرف های آن خداست. ببینید در یک نگاه ساده، این یعنی تغییر در کل ذهنیت. زمانی که حرف از اسلام می زنیم یعنی اینکه انسان نوع تلقی و نگاهش نسبت به خودش، هستی و نقش خودش دچار تحول می شود. یک جور دیگر ببینید یعنی دین اینجا ذهنیت انسان را تسخیر کرده تا اینجا آمده است.

مرحله بعد اینکه داخل در قلب انسان بشود "لما یدخل الایمان فی قلوبکم" یعنی چه؟ این را در بحث های روانشناسی خوانده اید. یعنی حوزه عواطف، حوزه روان و گرایش ها تحت تأثیر آن چیزهایی قرار می گیرد که در باورهای آدم آمده است. وقتی این ها در وجود آمد، انسان مومن می شود. انسان ایمان آورده به حساب می آید. در تفسیر "الذین آمنوا اشد حبا لله" داریم که آن هایی که ایمان آورده اند یک علامت دارند و آن این است که حیشان نسبت به پروردگار شدیدتر است. اصلاً در روایت داریم



"هل الايمان الا الحب و البغض" مگر ایمان چیزی جز عشق و نفرت است. پس ببینید ایمان در این حوزه می آید.

پس ساحت اول اسلام حوزه تسخیر ذهنیت انسان با این اعتقادات می شود. حوزه دوم ورود و سیطره این اعتقادات بر روان و عاطفه است و طبیعتاً گام سوم چه خواهد بود؟ این است که حوزه رفتار هم کاملاً تحت تأثیر قرار بگیرد و این سیطره در حوزه رفتار هم پیدا شود. این در حوزه رفتار حاصل می شود. وقتی این ها حاصل شد در تقوا اوج می گیرد که در این زمینه این آیه را داریم "واعبد ربك حتى ياتيك اليقين" که آقای دکتر نیز این نکته را در اواخر کتاب آورده اند، اما متأسفانه در توضیحات شان راه درستی را طی نکرده اند. ترجمه آیه شریفه این است که بندگی پروردگارت را بکن تا برایت یقین بیاید. معنی اش این نیست که تا یقین آمد تمام است بلکه راه تحصیل و یقین را یاد می دهد. اگر بنده باشی آرام آرام پرده ها کنار می رود و شفاف می بینی. عرب وقتی می گوید «یقن الماء» یعنی آب آرام می گیرد و انتهای آن که زلال و شفاف است دیده می شود. یقین به حالتی گفته می شود که آن چیزهایی که انسان اول در اسلام پذیرفته است حالا برای او مشهود می شود. با توجه به آیه شریفه "لو تعلمون علم اليقين لترونها علم الجحيم". اگر اولین مرحله یقین که علم اليقين است را پیدا کنید به چه می رسید؟ به شهود دوزخ.

یعنی بنده یقینی در این فضا است. پس می بینید که بحث ایشان حتی در توضیح روایات هم متأسفانه دچار اشکال می شود.

علاوه بر این موارد، تطبیق آن بر سن های مختلف هم از عجایب کتاب است. چرا؟ چون ببینید این مقوله و توضیحات سن بردار نیست. بین ۱۰ تا ۲۰ به چه منطقی؟ بین ۲۰ تا ۳۰ به چه توضیحی؟ این سنین تعبدی است که در کتاب هیچ توضیحی راجع به آن نمی بینید. بله داریم که آدم در ۴۰ سالگی به کمال می رسد ولی آن چیزها به این چه ربطی دارد؟ این دوره های سنی ۱۰، ۲۰، ۳۰، ۴۰ این ها هیچ توضیحی ندارد. بر فرض نمی شود این ها با هم تطابق داشته باشد. چون این مقوله از مقولاتی و این درجه از درجاتی است که کاملاً به تفاوت فعالیت و حرکت آدم، زمان کوتاه و طولانی می شود، چه جوری می شود این ها را زمان بندی کرد آن هم منظم با این نظم.

بحث آخر اینکه همه توضیحات ایشان هم که درست باشد به درد بحث تربیت نمی خورد. چرا؟

چون در تربیت مهم‌ترین موضوعی که تعقیب می‌شود این است که یک اخلاق تازه‌ای در مرتبه‌ی ایجاد بشود. در هر مرحله یک رفتار تازه‌ای است. در کار آموزش هم همین‌طور است. یک سلسله مهارت‌هایی تعریف می‌شود. در یک مرحله یک سری مهارت‌هایی را ایجاد می‌کنید. در مرحله بعدی مهارت‌های دیگری. این خصوصیت در کار تربیتی هم هست. یعنی شما درست است که از اسلام، یک توانایی در فرد ایجاد کردید، اما ایمان یک توانایی و ویژگی تازه است. تقوا هم یک ویژگی تازه در مستوای برتر است. ترتیب‌های دیگری در روایات داریم که خیلی با بحث تربیتی از اینجا به بعدش سازگارتر است. تقوا یعنی اینکه رفتار انسان تابع است. ولی در روایات از تقوا بالاتر احسان است. احسان چیست؟ اینکه نه تنها تو به روایات بیندیشی، بلکه به روش اطاعت هم باید بیندیشی. احسان درجایی است که تو کار خوب را به شیوه خوبی انجام دهی. این توضیح در روایات هم هست. بیان علامه طباطبایی (ره) هم در المیزان همین است. بالاتر از این ویژگی که در این فرد محسن به عنوان مهارت بعدی لازم است این است که دچار انتظار شود و در اوج عمل صالح است. مرحله بعدی اخوت است. بعد از اخوت، رسیدن به یک مرحله بی‌قراری است. با همه این‌ها احساس کند چیزی ندارد و با تمام وجود بدود. سبقت مرحله بعد از قرب است "السابقون السابقون. اولئک المقربون" و مراحل بعد از این. دقت می‌کنید در این سیر و ترتیب دقیقاً با همان اهداف تربیتی که دارید حرف می‌زنید و این مرحله بعدی اینگونه خیلی سازگارتر است.

### جمع‌بندی نهایی:

این احترام را به کار ایشان می‌گذارم که به قول آقای دکتر در روزگاری که مردم بیشتر به فکر این هستند که مقاله‌ای بدهند و امتیازی بگیرند و شاید این امتیازها خیلی ارزشش بیشتر باشد تا نوشتن یک کتاب، ایشان حداقل ۱۰ سال برای نوشتن این کتاب وقت گذاشته باشند و شاید بیشتر و دغدغه ایشان اصلاح کار بوده است، به طوری که می‌بینید در آخرین چاپ هم ایشان تغییرات زیادی روی کتاب داده‌اند. به این حساسیت خصوصاً در روزگاری که کسی حساس نیست واقعاً ارج و ارزش قائل هستم. بحث نظام‌های اسلامی ابتدا قبل از انقلاب در دوره ای مطرح شد که در برابرمان سیستم‌های مختلفی مثل مارکسیسم و ایسم‌های دیگر عرضه می‌شد و در برابر حرف‌های منظم، منسجم و هدفمند آن‌ها یک سلسله حرف‌های پراکنده و غیرمرتبط داشتیم. آن زمان شروع نوشته‌هایی تحت عنوان نظام فلان،

نظام فلان قبل از انقلاب بود که براساس ضرورت به تبیین نظام‌های اسلامی انجامید. کدام ضرورت؟ نظام‌های اسلامی که نظام‌های تربیت یکی از آنها است و این سؤال را اگر کسی بخواهد به آن پردازد تجربه دکتر باقری و دیگر دوستان نشان می‌دهد که باید به یک سلسله نکات توجه کرد که من فقط آنها را بر می‌شمارم.

اولین مسئله که برای ترسیم نظام‌های اسلامی در هر بُعدی از ابعاد و هر ساحتی از ساحت‌ها مورد نیاز است این است که آن حوزه مشخص شود. یک نکته ای را از جای دیگر اشاره می‌کنم. فکر می‌کنم روشن می‌شود. کتابی است به اسم رویارویی بزرگ نوشته آقای وستر سارو. ایشان از مشاورین کلیتون، رئیس جمهور سابق آمریکاست. در این کتاب بین نظام مدیریتی ژاپن و نظام مدیریتی آمریکایی مقایسه می‌کند. در آنجا توضیح و نشان می‌دهد که حتی حسابداری این دو نظام مدیریتی هم باهم فرق می‌کند. علت این تفاوت را چه می‌داند؟ در گزاره‌های بنیادی می‌داند. در حوزه تربیت نیز کافی است که به چند سؤال بنیادی در حوزه تربیت جواب‌های متفاوتی داده شود که این جواب‌ها شالوده یک نظام تربیتی ساده را تشکیل می‌دهد. پس اولین مسئله این است که شبکه سؤال‌ها در یک بُعد شناخته شود و سوالات بنیادین استخراج شود. برای این کار اولین چیزی که نیاز است احاطه بر مجموعه وحی است. در هر کاری به قول آقای دکتر باقری که در اول کتابش می‌گوید تربیت یکی از حوزه‌هایی است که همه در مورد آن نظر می‌دهند و همه خود را متخصص می‌دانند. در حالیکه در آن تخصص وجود دارد. متأسفانه باید بگویم که در مسائل دینی هم ظاهراً همین طور است. چون ظاهراً می‌شود با روایات خیلی هم آشنا نبود و خیلی هم به قواعد کاری استنباطی احاطه نداشت و تعلیم و تربیت اسلامی هم نوشت. این خیلی نکته کلیدی است که احاطه بر مجموعه وحی یعنی کتاب، سنت، قول، فعل معصوم و توان استفاده از این مجموعه عنصر ضروری در این حوزه‌هاست.

آخرین بحث این است که آن سوالات بنیادین با کلیدهای جستجوی ویژه ای باید همراه شوند تا بتوان با استفاده از تعالیم اسلامی و مجموعه کتاب و سنت، آن سوالات بنیادی را با توجه به این کلیدهای جستجو، جواب هایشان را پیدا نمود و بتوان پایه‌گذار نظام‌های تربیت اسلامی بود.

### پرسش و پاسخ‌ها و گفتگو:

**سوال ۱:** پیگیری اخلاقی تربیت را از همین منظر می‌فرمائید یعنی اینکه شما تلقی‌تان از تربیت به صورت مشخص بر یک فرآیندی است که در این فرآیند یک فردی از بیرون بر روی فرد دیگری تأثیر گذارد. درحالی‌که اولاً در فضای فکر تعلیم و تربیت، تربیت صرفاً به این معنا در ذهن متبادر نمی‌شود و درطول تاریخ جهت‌گیری‌های مختلفی داشتیم که یکی از آنها جهت‌گیری است که آقای دکتر باقری آن را پسندیده است. کما اینکه وقتی ایشان تعریفی از تربیت ارائه می‌کند در نهایت یک همچین چیزی است که تربیت عبارت است از شناخت خداوند به عنوان ربّ یگانه خویش و جهان و برگزیدن آن به عنوان رب یگانه خویش و جهان و تن دادن به ربوبیت او، این تعریف از تربیت، خواننده را به تعریف از دیدگاه روسو نزدیک می‌کند که سعی کنیم از مداخله در زندگی دیگران پرهیز داشته باشیم و این کاملاً در تقابل با آن چیزی است که شما دارید مطرح می‌فرمایید. بنابراین اگر تعریف را بپذیریم که این تعریف از تربیت می‌تواند مبنای کار باشد، آن وقت تربیت و اخلاق با تعریفی که جناب عالی ارائه کردید منطبق برهم هستند بنابراین می‌خواهم اینگونه سؤال را مطرح کنم که آیا در نقد، می‌توانیم پیش‌فرض‌های خودمان را بر فضای نقد حاکم کنیم و آن را به عنوان معیاری برای ارزیابی افکار دیگران که بر مبنای گزاره‌های دیگری بنا شده قرار دهیم؟

نکته دومی که در ارتباط با اصول به آن اشاره فرمودید (در فصل اول) در مورد اینکه مبانی می‌توانند متفاوت باشند، شما علماء یک قاعده دارید که اثبات شی‌نهی ما ادی نمی‌کند. ببینید وقتی دکتر باقری آمده گفته است مبانی انسان‌شناسی این است، مقصودش این نبوده است که تربیت بنیادی در زیست‌شناسی، اقتصاد، روان‌شناسی و جهان‌شناسی ندارد. این یک بحث است، بحث دیگر این است که از یک مجموعه بعید است که یک نظام را بتواند معرفی کند. من تلقی‌ام این است که اگر روی تک تک اینها با یک دقت پردازیم، به جایی نرسیم. با شناختی که بنده از آقای دکتر باقری دارم می‌دانم که ایشان کاملاً می‌دانند که تربیت دیگری نیز داریم؛ اما اینکه در این حوزه مبانی انسان‌شناسی را ترجیح داده است شاید با اتکاء به اطلاعات دینی خودش بوده است و اینجا تسلط بیشتری داشته است. نکته بعد مربوط به خود مبانی و اصول است. من بگونه‌ای استنباط کردم شاید استنباط من خطا باشد، تلقی شما از مبانی مباحثی است که کاملاً دخیل در تربیت باشد در صورتی که آقای دکتر باقری برای مبانی و اصول و نسبت میان این دو یک سری قراردادهایی را حداقل پذیرفته‌اند و بر مبنای آن راه

خودشان را ادامه می‌دهند. بنابراین هر چیزی که دخیل در تربیت بود مبنا در نظر نمی‌گیرند. این گزاره‌هایی که از سنخ ما هستند، واقعیت‌ها را بیان می‌کنند. تحت عنوان مبانی در نظر می‌گیرند و از اینها مجموعه‌ای از بایدها را اختراع می‌کنند که در کلی‌ترین سطحشان اصل می‌شود و در جزئی‌ترین‌شان روش می‌شود؛ بنابراین آیا استنباط من درست بود؟ اگر نبود که موضوع منتفی است. آیا هر بحثی که دخیل در تربیت باشد، مبنا تلقی می‌کنید؟ اگر پاسخ منفی باشد که بحث اساساً منتفی است. اگر پاسخ مثبت باشد تعریف شما از مبانی با تعریفی که آقای دکتر باقری از مبانی ارائه می‌کنند کاملاً متفاوت است و این تفاوت باعث می‌شود که از آن کتابی که دارد نقد می‌شود خیلی دور شویم.

نکته سوم در مورد مفهوم تربیت، اینکه تحلیل لغوی فرمودید، ما را از میدان اصلی دور می‌کند. در تحلیل مفاهیم یکی از مبناها تحلیل لغوی است. یعنی کسی نمی‌گوید تحلیل لغوی را کنار بگذارید، اگر احیاناً آقای دکتر باقری در کتاب خودش بگوید که تنها از منظر تحلیل لغوی به درکی از تربیت می‌توان رسید، آن وقت با شما موافق هستم.

در ادامه بحث، بحث ربّانی کردن را فرمودید. من تلقی‌ام این است که براساس تعریفی که دکتر باقری می‌پذیرد اصلاً بحث ایشان ربّانی کردن نیست، بلکه ربّانی شدن است؛ یعنی ایشان همواره انسان را موجود مختار، آزاد تعریف می‌کند که مسیر زندگی خودش را خودش برمی‌گزیند، خودش بشناسد، خودش مبادرت به عمل بیاورد. بنابراین این بحث در واقع مفهوم تربیت که ماهیتش ربّانی کردن است را ربّانی شدن در نظر بگیریم. وقتی واژه ربّانی کردن را مطرح می‌کنیم همان تعریف جناب عالی را باید پذیرفت نه تعریف آقای دکتر باقری.

مطلب دیگر در مورد مراحل تربیت بود که فرمودید، تلقی‌ام این است که نکته شما در مورد سال‌ها کاملاً درست است؛ اما اینکه انسان در هر مرحله از رشد ویژگی‌های خاصی در او ظهور و بروز پیدا می‌کند، این‌ها را دکتر باقری خواسته است بگونه‌ای مشخص کند. در اینکه سال مشخص است، حتی این آقایان که روان‌شناس رشد هستند، این‌ها هم نقطه برش قاطع برای مراحل مختلف رشد بیان نمی‌کنند. اما از طرفی دیگر بحث مراحل را یک امر مسجل، لایتغیر جهانی نمی‌توانیم تلقی بکنیم. اینها منبعث از مجموعه‌ای از مفروضه‌هایی است که مؤلف یک مطلب، سخنرانی، پیش‌فرض‌های آن است که بر اساس مبناهای پیش‌فرض‌های خودش بنا می‌کند. بنابراین یک بحث جالبی که آقای دکتر باقری دارند این است که آیا وقتی بحث از مراحل تربیت می‌کنیم این مراحل تربیت جنبه منطقی دارند یا

جنبه تجربی؟ یا این که خاصیت قراردادی دارند؟ ایشان در دسته‌بندی مراحل رشد به شکلی از خاصیت قراردادی دفاع می‌کند یا حداقل ادراک من این است.

**سوال ۲:** برخی از آثار دکتر باقری مثل این کتاب، مثل هویت دینی ارزشمند است که می‌تواند مورد نقد و بررسی قرار بگیرد و خیلی خوشحالم که به این مسئله توجه داشتید. یک سؤال درخصوص نحوه نقد حضرت‌عالی نسبت به این کتاب دارم. ببینید در اشارات دوستان هم این مطرح شد یک موقع شما آن تفاوت‌های محتوایی و روشی این کتاب را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهید. که روش نائل شدن به چنین ایده و دیدگاهی مثل این نظریه متفاوت می‌توانست داشته باشد؛ ولی یک موقع است که سؤالاتی درباره مفاهیم و معانی و ابعاد لغوی که خود این‌ها جایگاه بسیار مهمی دارد مطرح می‌کنید. یعنی می‌خواهم بگویم که نظر خودتان در مورد شیوه‌های نقد چیست؟ البته من هم با شما موافقم که ممکن است بعضی از مفاهیم گونه دیگری داشته باشد. ولی ببینید در روش ادامه تحصیل بعضاً کارهای کلاسی می‌دهیم و می‌بینیم که به هر حال لغت‌شناسان مختلف مثل راجرز و دیگران بعضاً از یک مفهوم مثل مفهوم عقل معانی مختلفی دارند. یعنی نمی‌شود همان فضا را مترتب کرد بر کل آیاتی که در قرآن ذیل مفهوم عقل مطرح است. می‌توانیم این کار را انجام بدهیم، من با شما موافقم. ولی به هر حال فکر می‌کنم این صورت مسئله قدری مهم تر از این موضوع باشد. از این زاویه فکر می‌کنم که برخی از سوء تفاهم‌ها و برداشت‌های جانبی‌تان در اینگونه گفتگوها می‌تواند در ذهن مخاطبین چند برابر شود.

به عنوان مثال وقتی که شما سؤال از این می‌کنید که آیا می‌تواند مبانی تربیت غیر از انسان‌شناسی باشد؟ خیلی سؤال ساده‌ای مطرح می‌کنم. مثلاً فرض کنید که همین الآن با آقای دکتر باقری یک ارتباط تلفنی داشته باشیم و از ایشان این سؤال را بپرسیم که بگوئیم آیا واقعاً تربیت، همین انسان‌شناسی است. کار واضحی است که جواب، چنین جوابی نیست. به هر حال مراجعه به آثار ایشان مثلاً فرض کنید طرح تدوین فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی کتاب‌های مختلفی مطرح شده حاکی از دقت نظر خواننده دارد. بنابراین نمی‌شود به این سهولت قضاوت کرد که چون که مثلاً تبیین از معانی دیگری غیر از هستی‌شناسی دیگران دارند بنابراین این جمع بندی جمع بندی غلطی است؛ بلکه

بایست ملاحظات دیگری که پیرامون این موضوع هست را جستجو کرد و از این زاویه به مسئله نگاه کرد.

در مورد نقد دیگری هم که مطرح شد، همین بحث صادق است. ببینید مثلاً می گوئید که چه ارتباطی بین مبانی که در فصل چهارم این کتاب مطرح می شود با عناوین مختلف مثل اندیشه ورزی و سایر موارد دیگر با آن نگاه تحلیلی و ترکیبی که در فصل اول مطرح است وجود دارد؟ ایشان اشاره می کند به این مطلب و می گوید در حداقل دو سطح نگاه ترکیبی به انسان می توانیم مباحث انسان شناسی داشته باشیم. یعنی به نوعی آن بحث مبانی تربیت به نوعی انسان شناسی هم است. یعنی به تعبیر ایشان می توانیم از دو منظر به انسان شناسی پردازیم. نگاه تحلیلی و نگاه ترکیبی. خود دیدگاه ترکیبی هم دو شکل دارد، دو نوع دارد. یکی همین مفاهیم و نسبت شان و کارکردهای شان با هم است و دوم کارکردهای عام و ویژگی های عام که ذیل مبانی هستند. بنابراین باید مرتبط باشند. یعنی چیز متعالی یا چیز تازه ای نیست. یا موضوعات دیگر که مطرح شد. حالا شاید به هر حال حضرت عالی استدلال های خاصی داشته اید که ما از آن کم اطلاع یا بی اطلاع هستیم.

موضوع دیگر هم که مطرح شد به همین نوع نگاه و تحلیل برمی گردد. وقتی ایشان مفهوم طهارت و حیات طیبه را مطرح می کنند نه این است که بگویند حیات طیبه معنای پاکیزگی و پاکی دارد بلکه یکی از عالی ترین نوع طهارت، حیات طیبه است. جایی که انسان از وسوسه ها، بدی ها و آلودگی ها به دور است. بنابراین فکر می کنم که شاید با تغییر جهت گیری، تغییر روش تان می توانستید کمک، ایده، اندیشه بهتری را مطرح کنید.

**پاسخ سوالات:** از دوستان تشکر می کنم. احساس کردم که شاید مجموعه گفتگوها سوء تفاهمی هم ایجاد کرده باشد. من هم به آقای دکتر باقری ارادت دارم، هم واقعاً به این تلاش و زحمتی که عرضه کردند ارج می نهم.

اول عرضم به خصوص به این نکته عمداً تأکید کردم و اگر هم ایرادی گرفتم صرفاً به عنوان یک برادری که احساس می کنم بعضی اوقات پایه هایی را در بحث مان کم می گذاریم و تا جای دوری گاهی این مسئله فاصله می گیرد، بوده است. سعی ام این بوده که در یک جمع علمی، انتقادات مطرح شود. منتهی خودتان می دانید وقتی فضای نقد می شود جدای از اینکه از ابتدا شروع کردم از مزایا و

خوبی‌های کتاب گفتیم، عمدتاً در فضای نقد سعی می‌شود که آنچه که ضعف به نظر ناقد می‌رسد عرضه بشود. ببینید آقای دکتر شعبانی می‌فرمایند که آقای دکتر باقری در حقیقت یک مفهوم دیگری از تربیت بیان کردند. از شما خواهش می‌کنم دوباره کتاب را دقیق بخوانید. چون گفتید فقط تورق کردم. اصلاً اینجوری نیست. تربیت موارد بسیار متعددی دارد. حرف از مربی، متربی و تمام آن قصوری که شما می‌بینید، تک‌تک آن را بررسی کردم خیلی از آن‌ها را درست است می‌گویند اصل، اصل تربیت است ولی یک خلطی پیش آمده، شاید خودمان هم این اشتباه را می‌کنیم. اگر این خلط رخ بدهد مشکلی نیست که تعریف جدیدی شکل گرفته است، بالاخره به سؤالات حوزه تربیت هم باید جواب بدهید. اما وقتی این‌ها با هم خلط شد، سؤالات حوزه تربیت و سؤالات حوزه اخلاق را با هم باید جواب داد. وقتی بحث از مربی و متربی می‌کنید این یک فرآیندی دارد، کار تربیتی این فرآیند از ابتدا تا انتها سؤال دارد. بسیاری از این سؤال‌ها طبیعتاً باید مطرح بشود. چرا؟ چون هر دو دسته مسائل باید مورد گفتگو قرار بگیرد. اما از یک طرف تأکید روی آن مسئله هست ولی موارد متعددی را در کتاب می‌توان نشان داد که این مرز دقیق رعایت نمی‌شود بلکه مطلبی که در کتاب وجود دارد این است که چیزی که گفته می‌شود، هدف مربی نیست. پس این خلط، خلط ظریف است.

در هدفی که تربیت را تعریف می‌کنید و از اهداف تربیت گفتگو می‌کنید چون مربی هستید، استاد فلسفه تعلیم و تربیت هستید. هدف از کاری که با این فرد می‌کنید چیست؟ در نهایت به چه می‌خواهید برسید که اگر رسیدید شما موفق هستید؟ خیلی مرز لطیفی دارد. مثلاً انبیاء را بزرگترین مربیان تاریخ می‌دانید درست است؟ سؤال می‌کنم اگر هدف را رسیدن به قرب و رضوان بدانیم بسیاری از انبیاء خدا اصلاً موفق نبوده‌اند. چرا؟ چون آنها درست است که کامل کار خودشان را کرده‌اند ولی چون با یک موجود مختاری طرف بودند در یک دوره موفق و در دوره دیگر اینگونه نبوده‌اند. پس هدف مربی و آن نهایی که می‌خواهد به آن برسد خودش هدف اصلی در بحث تربیت بوده است؛ این یک نکته سوای بحث اهداف اخلاق است.

در این کتابی که می‌خواهد نظام تربیتی اسلام ارائه شود، یکی از ارکان بحث نظام‌ها، تصویر دقیق از مبانی است. بحث نظام‌ها ادبیات زیادی دارد. یکی از پایه‌های اساسی در بحث نظام‌ها، بحث مبانی است و مبانی در هر کدام از نظام‌ها که وارد می‌شود به اندازه ای مطرح می‌شود که واقعاً در بحث دخیل است. من الآن مجموعه مبانی را خدمتتان عرضه می‌کنم بعضی از آن‌ها خیلی از اوقات تأثیرشان



گسترده‌تر از مبانی است. چون نگاه ایشان این است که یک تصویری از واقعیت می دهند که بعد به مبنا تقسیمش می کنند، مبنا به قول شما گزاره‌های هستی‌شناسانه، گزاره‌هایی که با هست ختم می شود و گزارش از واقع می دهد و براساس آن می شود تجویزی، اصلی بر روش شکل‌گیری، ببینید تا اینجا هر آنچه که دخالت زیاد دارد از گزاره‌هایی که از انسان یا هستی یا معرفت گفتگو می کند را باید اینجا بیاورید. اگر ایشان در ذهن‌شان بوده من نمی‌توانم نظر بدهم چون من کتاب را می بینم نه استاد را. اگر هم متوجه بودند، لابد حکمتی داشته که اینجا نیاورده اند. در اصول و مبانی هم که اینجا توضیح دادم. ببینید مبانی که اینجا مطرح می شود در بحث نظام‌ها، یعنی مجموعه پایه‌های اعتقادی و معرفتی که به‌نحوی در ترسیم آن سیستمی که شما دارید عرضه می کنید دخالت دارد، مبانی منظور این است. این از هرجایی که بیاید باید به عنوان پایه‌هایی که این کار را توجیه می کنند، حتماً تسویه بشود. وقتی نیاید طبیعتاً بخشی از استدلال‌ها منتفی است و بخشی از فضا خالی است.

بحث تحلیل‌های لغوی هم که گفتند و یکی از دوستان هم ایراد گرفتند. ببینید وقتی می خواهید در قرآن حرف بزنید باید توضیح بدهید این کلمه چیست؟ در خصوص قلب باید توضیح بدهید، عقل باید توضیح بدهید. این در کلام خدای حکیم آمده، شما می خواهید راجع به آن حرف بزنید باید توضیح بدهید. پس من اشکال بحث تحلیل لغوی را اینجوری جواب می دهم.

